

فرزان (فلسفه) اخلاقی¹ یا منش زرتشت

برگرفته از جستاری به زبان انگلیسی به نام:

Moral Philosophy of Zarathushtra

نویسنده : کامبیز سخایی
برگردان آزاد: موبد کامران همشیدی

در این نوشتار از بی همتا بودن فرزان منشی زرتشت و دیدگاه دگرگون کننده ی آن به زندگی سخن خواهم گفت. در این زمینه به فشرده‌گی به سه بنمایه ی منش زرتشتی، همانا خردگرایی، شادی و خشنودی و آزادی نگاه خواهد شد. همچنین سخن گفته خواهد شد درباره ی ویژگی های نمایان و روشن کننده ی هر کدام از این بنمایه ها که پیامد آمیزش آنان است. به این نیز نگاه خواهد شد که برهان آوری یا فرنودگری² زرتشتی ابزاری نیست، شادی خواهی آن، کاجویی خودخواهانه نیست و آزادی آن نیز بی بند و بار نیست.

در تاریخ فرزان های منشی همواره کشاکشی بوده است، از یکسو میان آن ایده ای که بر روی جنبه ی خردگرایانه زندگی پامی فشارد، و از سوی دیگر ایده ای که کشش به یافتن شادی و خشنودی در زندگی دارد. بیشتر چنین می نماید که در پی شادی بودن تلاشی است خودخواهانه و تکروانه در حالی³ که خردگرایی را به سود گروه می دانند. از این رو میان خرد و شادی جدایی می اندازند، که درست نیست. این جدایی خود بر پایه انگاره (فرضیه - تئوری) دیگری سوار است که آن نیز بی بنیاد است و آن ناسازگاری فرد⁴ با همبودگاه (جامعه) می باشد. منش زرتشتی از اینگونه دوگانگی آزاد می باشد. دستورهای اخلاقی زمانی خردمندان به شمار می آیند که به شادی انسان و همچنین پاسداری از زیستگاه (محیط زیست) کمک کنند.

در یسنا 31 بند 19 به ما گفته می شود که کسی که در جستجوی راستی و آمیغ (حقیقت) است، زندگی ساز است (اهوم بیش). از سوی دیگر در پی شادی بودن زمانی وهومنی (نیک منشی - اخلاقی) به شمار می آید که در خرد و برهان پایه داشته باشد. میان راه و روش زندگی ساز نیک منشی زرتشتی و خردگرایی آن پیوندی درونی برپاست. یسنا 30 بندهای 3 و 4 می گویند که برخورد بد و بهتر سرچشمه ی زندگی و نازندگی است.

فرزان خردگرایانه ی وهومنی که زرتشت بیانگرش بود بسیار به فرزان منشی امانوئل کانت می ماند. در هر دو آنها انسان چون آزادکام (خودمختار) است تنها زیر فرمان خرد خویش است. اما فرزان زرتشتی در اینجا نمی ماند و در آن، بنمایه ی

خردگرایانه در بنمایه ی شادی جویانه در هم می شوند. فرزنان زرتشتی انبازی (شرکت) شادی جویانه در زندگی را یک خویشکاری و هومنانه می داند، وارون «کانت» که برای او در پی شادی سرشتی بودن، کردارهای نیک منشانه ی انسان را بی بها می سازد. زرتشتیان نیازی نمی بینند که برای نپذیرفتن بیداد در همبودگاهی که در آن زندگی می کنند، از پذیرش گوهر والای زندگی سر باز زنند. آنها برای داشتن یک زندگی سازنده نیازی به آزدن تن و روان خویش نمی بینند. در این فرزنان هیچ سفارشی به خودآزاری و یا دیگر شیوه های پس زدن زندگی نشده است. همچنین به هیچ کنش برده واری نیز که هدفش برای فرد روشن نباشد سفارش نشده است. و سرانجام هیچ باور کور و یا سرنوشت از پیش نوشته شده ای نیز نیست که کنترل زندگی را از دست فرد بگیرد. زرتشتیان تنها به این سفارش شده اند که در پی یافتن آنچه می خواهند که برای خودشان و برای دیگران شادی آور است و بگونه ای آن را برآورده سازند که به زیستگاه و آخشیج ها (عناصر طبیعت) آسیبی نرسد. به زبان دیگر از آنها خواسته نشده است که در اندیشه ی چیرگی بر چیزی یا کسی باشند. از آنها خواسته شده است که از زندگی به درستی بهره ببرند در حالی که به نیازهای خود و دیگران و زیستگاه نیز ارج می گذارند.

بنابراین می توان گفت که منش زرتشتی بر برخوردی بسیار خردمندانه و فرنودین به زندگی پایه دارد، اگرچه در اینجا گفتگو در مورد گونه ی ویژه ای از فرنود است که در این آیین در راستای جانبخشی و زندگی سازی و شادی آوری است و نه برای برهان آوری (توجیه) مرگ، اندوه و فزون خواهی. برای فرنودگری در مورد بودن بدی در جهان نیازی نمی بیند که هوش و خرد انسان را رد کند. در اینجا هیچ دوگانگی وجود ندارد که ناچار باشد خود را یگانه جلوه دهد. چنین برخورد خردمندانه ای با زندگی شدنی نبود اگر آفریننده ی جهان همانی می بود که مرگ و نابودی را هم می آفرید، که اگر چنین بود بایست که در این جهان بینی از شکوه خداوندی آن نیز سخن می رفت. در اینجا هیچ «همه- توانایی» وجود ندارد که ناچار باشد با ناتوانی خود در از میان برداشتن بدی از جهان، آشتی کند. هستی برتر⁵ در این آیین آن همه- توانایی نیست که بتواند ناشدنی را شدنی سازد. آن چه بسا هنوز هم به رسایی نرسیده است (کامل نشده است) بلکه در این روند (پروسه) به پیش می رود و این انسانها هستند که در این فرآیند به آن یاری می رسانند. برای رسایی یافتن بایست که مرگ و نابودی از میان برود و این از راه تلاش گروهی انسانها جلوه گر می شود.

ویژگی دیگری که خردمندانه بودن این فرزنان را می رساند آن است که تنها برای رسیدن به کامیابی نیست. زرتشتی گری همان اندازه که از ناآگاهی و ایمان کور دوری می جوید از فرنودگری ابزارمندانه و استراتژیک نیز پرهیز می کند و نه تنها خردگرایانه است که برپایه ی گفتگو و داد و ستد

اندیشه‌ها یا دیالوگ بنا شده است. بدین چم که آن، بر روی خردی نیک بنا شده است که تنها برای به چیرگی درآوردن نبوده و زندگی را رد نمی‌کند بلکه فرمودی دارد که پایه اش بر هم فهمی و همگان فهمی و خشنودی همه ی کسانی است که آنرا به کار می‌بندند. این رفاه همگانی است که سنجه ی (معیار) خرد است و نه کامیابی. بنابراین، بر اساس فرزانه زرتشتی، آن رفتار و منشی که بر پایه ی فریب و به بازی گرفتن دیگران بنا شده باشد نمی‌تواند خردمندانه باشد حتی اگر به کام رسان باشد. از این رو همه ی کارهایی که در گروه بزرگتر همبودگاهی انجام می‌گیرند بایست که چندین پیش‌نیاز را برآورده سازند تا در رده ی کارهای بخردانه⁶ جای بگیرند. یکی از مهم‌ترین این بایستگی‌ها، همانگونه که گفته شد، دست‌یابی به شادی و خشنودی است. خویشکاری خرد، افزون‌بر جدایی‌نیکنی از بد، یا سازنده از ویرانگر، فراهم آوردن شادی و گرمی داشتن زندگی و جان است. از دید این فرزانه، هر آنچه که زندگی و شادی را رد می‌کند، گزینشی نادرست و نا‌اشایی و ویرانگر یا به گفته ای دیگر «اهریمنی» است. آن خوشی و شادی که خود زندگی برای بخشیدن دارد «وهومنی» است. رد کردن و نپذیرفتن چنین شادی است که اهریمنی می‌باشد!

بنابراین در دیدگاه زرتشتی هیچ‌ناهمخوانی میان خرد و شادی نیست. نبرد میان خوبی و بدی برابر با نبرد میان خواسته‌های فردی و خردمندانه بودن آنها نیست. برای داشتن منش نیک نیاز نیست تا از خشنود کردن خواسته‌ها و نیازهای فردی چشم‌پوشید و این خشنود گرداندن، خودخواهانه نیست اما، در پی شادی بودن ابزاری نیست که تنها برای رسیدن به شادی تکی باشد زیرا که انسان در این جهان تنها نیست و همگی انسانها در این نبرد با بدی و اهریمنی با هم همکاری می‌کنند. جهان جایگاهی است که در آن، شادی از راه تلاش انسانهای راست و درست برای زندگی‌سازی و جان بخشی و پاسداری از آن و ایستادگی در برابر ستم و بیداد و نادانی استوار می‌گردد. شادی برابر با نیکی است که از راه از میان برداشتن بدی، که همانا مرگ و نابودی است، بدست می‌آید.

زرتشت به ما می‌آموزد که دنیای تجربی⁷ ما، جهانی است که هنوز به سامان ایده آل⁸ نرسیده است بلکه پهنه ای است که در آن روند سامان‌پذیری در کار رویدادن است. از این دیدگاه، جهان هستی باید که دگرگون شده و به یک جهان همه سامان‌رسایی یابد. انسان‌ها کارگزاران چنین دگرگونی هستند. پس این دین خواهان دگرگونی جهان هستی است و آنچه که سر راه آن را گرفته است مرگ و نابودی است. در نتیجه منش زرتشتی از انسان‌ها می‌خواهد که در این راه بروند و به آن یاری رسانند تا زندگی را با شادی‌جانشین مرگ سازند.

پس تمامی جهان در کار شدن است و انسان این روند را با گرامیداشت و جشن گرفتن زندگی و شادی‌یاری می‌کند. هر چه بیشتر

چنین شود خشم و مرگ و نیستی نیز بیشتر از میان برداشته میشود و چنین، کار خداوند نیز به پیش می رود.

یسنا 49، بند 4 می گوید که بدی آن ناجردی⁹ است که خشم و ستم را می افزاید و یسنا 30 بند 6 نیز همین را در مورد انسانهایی می گوید که زندگی دیگران را با خشم خود تباه می کنند. یسنا 53 بند 9 می گوید که بدکاران در خشم خود راستی را آلود می سازند. و یسنا 48 بند 7 به ما می گوید که از خشم دوری کنیم و در برابر ستم بایستیم.

شادزیوی در این جهان بینی، پیوندی ناگسستنی و درونی دارد، هم با اینکه همه ی انسانها بتوانند خود را جلوه گر سازند (تحقق بخشند) و هم دارای زیستگاه پاک و پاکیزه ای باشند. شادی تنها یک چگونگی درونی نیست که از راه ژرف اندیشی¹⁰ و یا از خود بیخودی¹¹ به دست آید بلکه از راه نبرد انسانها با ناراستی، تباه گری و واپس زدن زندگی¹² و مانند آنها به دست می آید. در یسنا 53 بند 8 گفته می شود که نبرد با بدی پیوند دارد با آرامش جویی و جلوگیری از کشتن، خسارت زدن و نابود کردن. در اینجا گفتگوی ما به پیش نیاز دیگر این فرزندان می رسد و آن مقوله ی آزادی است. در آیین زرتشتی انسانها آزاد و هوشمند به شمار می آیند. همانگونه که دیدیم آنها می توانند برگزینند که زندگی ساز باشند و یا تباه گر آن. آنان می توانند برگزینند که همکاران سازنده ی جهان بسامان باشند و یا از روند آن پیشگیری کنند. همزوری آنان در فرآیند از میان برداشتن نیستی از جهان یک گزینش آگاهانه است.

جهان بینی زرتشتی می آموزاند که زورگویی و زورشنوی و ایمان کور، دشمن خردنیک هستند. پس در یسنا 30 بند 2 به ما گفته می شود که نخست بشنویم و سپس میان نیک و بد برای خود برگزینیم. همانگونه که آمد، سنجه ی شناخت و تمیز خرد (نیک)، کامیابی و کارایی نیست و خرد نباید تا رده ی یک ابزار پایین بیاید بلکه باید برای شناخت و فهمیدن بکار آید. یک داو (ادعا) زمانی پشتوانه دارد و ارزش می یابد که تمامی کسانی که در آن درگیر هستند بتوانند و بخواهند که برای استوار گرداندن (ثابت کردن) آن شرکت کنند. برای نمونه یک کنش، تنها زمانی دادگرانه است که هماهنگ باشد با آن هنجارهای (نرم های) رفتاری که از سوی کسانی که در پیوند با آن هستند آزادانه و آگاهانه برگزیده شده است. پس یک کنش زمانی خردمندانه است که نه تنها شادی افزاست و زیستگاه را نگاهبانی می کند بلکه آزادی را نیز پاسدار است. این در یسنا 31 بند 11 گفتگو شده است که در آنجا پایه ی گزینش هر کس را خواست آزادانه ی او میدانند. بنابراین، خردگرایی تنها بنمایه ی این جهان بینی نیست که باید از بهره برداری ابزاری و استراتژیک دور نگاهداشته شود و در پی رستگاری باشد. تعریف آزادی نیز بسیار یکتاست که چنین تعریفی هم در گاتها شده است و هم در اوستای پسین تر. در نوشتاری که شاید از سده ی نهم به جا مانده است (شکند گمانیک

ویچار = سخنان گمان شکن) گفته می شود که هتا (حتا) اهورامزدا نیز آزاد نیست که کار ناشدنی انجام دهد. پس آزادی نمی تواند بیرون از مرزهای فرنود برود. آزادی به آرش (مفهوم) بهره بردن و بهره کشی از خود، دیگران و/یا زیستگاه نیست. آن یگانی که چنین کند آزاد نیست بلکه سرشت بد آن است که ناگزیرش می سازد. بنابراین برخورد بهره کشانه از جهان از روی آزادی نبوده و یک کنش ناگزیر (اجباری) است. اینگونه بهره کشی، ویرانسازی و غارت جهان و هر آنچه در آن است با درک زرتشتی از آزادی یکسان نیست. وارون بیشتر دین های خدامرکز، برداشت دین زرتشتی از آزادی، حتا آزادی خداوند، با زور بی مرز در پیوند نیست بلکه آزادی، پیامد بازتاب و سنجش خردمندان بوده و از دید سرشتی و گوهری با همه - توانا بودن همسان نیست. آن کنشی آزاد است که ناگزیر نبوده و وارون خواست خردمندان انسان نباشد.

بنابراین، آزادی، خردگرایی و شادی بنیان های درهم تنیده ی منش زرتشتی هستند. آزادی با زور ناب و بی مرز یکسان نیست بلکه آن، بخرد بودن است و توانا بودن برای کردارهایی که بتوان با فرنود و برهان از آنها پدافند کرد. خردگرایی بخودی خود ابزاری نیست که به فرنودگری برای چیره شدن بر جهان و بهره کشی از آن برای آرمانهای خودخواهانه بینجامد بلکه باید به انسان برای پیوندی نیک با دیگر انسانها یاری کند. خردگرایی آن است که روند رسیدن به هم - اندیشی را هم - پرسی میداند، که می تواند همزبانی های بنیادین (توافق های اصولی) را مورد گفتگو، بازبینی و بررسی (نقد) ارزشی قرار دهد، هنجار های چیره را بدون ترس از پادآفره (مجازات) به چالش بکشد، در پیوند تنگاتنگ با پیشبرد و افزایش شادی و زندگی باشد و تنها ابزاری نباشد برای گفتگو از نیکی و یا بودن درد و رنج در جهان. سرانجام شادی نیز نه یک پی گیری خودخواهانه برای کاجویی دردم (لحظه ای) است و نه رد کردن خوشی از بن. شادی وابسته است به مبارزه با مرگ، نیستی، ناآگاهی، ایمان کور و ستم و پیش نیازش از میان برداشتن نیروهای بازدارنده ی انسان از جلوه بخشیدن به تواناییهای زندگی ساز می باشد.

¹ Moral philosophy

² برهان یا فرنود = منطق. فرنودین = منطقی. فرنودگری = منطق آوردن = برهان آوردن
³ «حال» واژه ای پارسی است که تازی شده و بگونه ی «حال» درآمده است.
⁴ فرد، همان پرت است در چم کسی یا چیزی که از دیگران پرت افتاده است.

⁵ Supreme being

⁶ آن خردی را که هماهنگ با اشا و راستی باشد خرد نیک یا مجردانه می توان گفت زیرا که خرد می تواند در راه نادرست نیز بکار رود.

⁷ Empirical universe

⁸ cosmos

⁹ همانگونه که به خرد نیک، مجردی می توان گفت به خرد بد نیز ناچردی می توان گفت.

¹⁰ contemplation

¹¹ Ecstasy

¹² necrophilia